



باورنادرست مخاطب از سینما

■ علی افشار

تصویری این زیباییها «مجید مجیدی» است که حالا سینما را زیباتر شناخته است. تنها سخن «پدر» عشق و محبت انسانی است. سخن از دل نازکانی که در غوغای مادیات و فراموشی فضایل انسانی در پی مهرورزی اند ژاندارم زخم خورده از زندگی مأمّن خویش را در جوار زن روستایی می یابد و زن نیز از دیگر سو، پسر به واسطه‌ی عشق به پدر واقعی، حضور ژاندارم را تاب نمی آورد و مادر را بی وفا قلمداد می کند اما او نیز با گذر از مخاطرات زندگی، عاشقانه زندگی را می پذیرد. «پدر» یک

□ همه چیز فیلم «پدر» در جایگاه مناسب خود قرار دارند، ضمن این که هر یک از این اجزا که به درستی در کنار هم چیده شده اند، بهترین انتخابند، اصلی ترین ویژگی «پدر»، داستان لطیف فیلم است. بغض نوجوانی یتیم نسبت به مردی که جای پدر را گرفته است و چه زیبا این بغض دیرین تصویر شده است. زیباتر، تلاش ناپدری برای زدودن زنگار عداوت از قلب پاک نوجوان و باز زیباتر، محبتی است که در پایان بین پسر و ناپدری تکوین می شود و حصار می شکند. خالق

اثر سینمایی- ادبی است چرا که تماشاگر قصه را باور می کند و سپس با سینما همراه می شود. این جا بازم (همچون بدوک)، «مجیدی» همکاری با «شجاعی»، فیلمنامه نویس را تجربه کرده است و این بار نیز می توان تأثیر چشمگیر «شجاعی» را احساس کرد. وقتی به کار هنرمندانه‌ی «پدر»، نزدیکتر می شویم، حدت تکنیکی اثر را در بطن آن نهفته می بینیم چنان که نتیجه‌ی کار هیچ کس از فیلم بیرون نمی زند. فیلمبرداری یکدست «ذوالانوار» به خصوص در فصل آخر فیلم- موسیقی، صداگذاری، طراحی صحنه و تدوین در یک هرم طراحی شده موفق عمل کرده اند. بازیها نیز- بررغم حرفه‌ای نبودن بازیگران جوان فیلم- باور کردنی اند و در این بین بازی «کاسبی»- که تیلورحس درونی اش در قوام بخشیدن شخصیت پردازی ژاندارم جلوه‌ای فراتر یافته است- بیشتر حس می شود. «پدر» با این دیدگاه، اگر چه برای امروز سینمای «ارزشی» ارمغان تازه‌ای ندارد، اما در جایگاه خود اثری فرهنگی و سالم است. با این حال، استقبال پائین مخاطبان سینمای ایران از «پدر» بار دیگر موجب ابراز نگرانی و تأسف است. چه شده است که سلیقه‌ی تماشاگران این گونه تنزل یافته است و تماشاگران ما خود را در پرتو ستاره‌ی فروزان «پدر» قرار نمی دهند؟ «پدر» به عنوان یک فیلم جذاب، بی نقص و با هویت دلیلی قطعی برای بی اعتنائی تماشاگر ندارد، اما اگر مسأله‌ی بازیگران فیلم را دلیلی بر این شکست بدانیم، باید در باور و شناخت مخاطب سینما از «سینما» ی اصیل شک کرد. باوری که حالا همه‌ی دروغها را می پذیرد و با پتهای پوشالی و ستاره‌های بی فروغ و پوشالی دل خوش می کند.

نگاهی به فیلم «بازمانده» ساخته‌ی «سیف الله داد»

نسل انتفاضه رشد می کند

■ مجید جعفری

برای باز پس گیری نوه اش تلاش خود را آغاز می کند...

فیلم در همین شکل ساده و ظاهری اش بیانگر نگاه نقادانه‌ی فیلمساز به مسائل اجتماعی، سیاسی فلسطین است. اما نگاهی دقیقتر به قصه نشان از یک تحلیل اعتقادی دارد. قصه فیلم در دو بخش روایت می شود. بخش اول شکل گیری و تشکیل کشور اسرائیل است که با تمسک به کتاب مقدس! یهود که سرزمین مرعود و وطن بزرگ یهود را وعده می دهد که باید به هر طریقی و به هر قیمتی ایجاد شود و لازمه این حضور باید با قدرت تمام باشد، قدرتی متکی بر قدرت نظامی یا اندیشه‌ای دو منشانه. و بخش دوم جایگزینی فرهنگ صهیونیستی به جای فرهنگ اسلامی است که این به مراتب خطرناکتر از قدرت نظامی

بیدارم

نپنداریدم در خواب

سایه‌ی شاخه‌ای بشکسته

آهسته خوابم کرد.

سهراب سپهری

سال ۱۹۴۸- شهر حیفا در فلسطین در معرض اشغال یهودیان قرار دارد. دکتر سعید به همراه همسرش لطیفه و فرزند خردسالشان فرحان، ناچار به ترک شهر می شوند. در اثر درگیری مردم و اشغالگران سعید و لطیفه کشته می شوند. فرحان نزد خانواده مسیحی که مستاجر سعید هستند نگهداری می شود. پس از اشغال شهر، یک خانواده‌ی یهودی در خانه‌ی دکتر مستقر می شوند و چون فرزند ندارند فرحان را تصاحب می کنند. از این پس صفیه مادر سعید

می باشد. شهر حیفا پس از اشغال نظامی صهیونیستها و ورود پیروزمندانه شان در شهری پر از جنازه و ویرانی، باید بازسازی شود. و این بازسازی باید در ابتدا با جایگزین کردن ارزشهای صهیونیستی به جای ارزشهای اسلامی صورت بگیرد. ابتدا خانه‌های فلسطینی‌ها به مهاجرین یهودی واگذار می شود تا آنها هر طور که می خواهند و با سلیقه‌ی خودشان به بازسازی خانه‌ی جدیدشان بپردازند. از جمله خانه‌ی سعید به یک زن و شوهر یهودی مهاجر لهستانی واگذار می شود. زن لهستانی با اکراه به فلسطین آمده و باید یک پروسه زمانی را طی کرده تا بتواند علاقه اش به اتاق زیر شیروانی و رشو را رها کند و دل بسته‌ی این خانه زیبا بشود و مرد اما به میل و رغبت آمده و هر چند هنرمند است و عکاس اما چهره اش بسیار شبیه راننده‌ی جیب حامل شمعون در فرماندهی قتل عام مردم حیفا است. هر چند تصاویر چهره راننده شمعون چندان دقیق و واضح نشان داده نمی شود. این زن و شوهر پس از استقرار در خانه‌ی مجلل و زیبای سعید فرزند آنان را که تنها باقی مانده این خانواده است و



روزنامه نگار است به غزه تبعید شده او از روشنفکران مبارزی است که معتقد به جنگ سیاسی است نه نظامی که البته در پایان به این اعتقاد می‌رسد که در زمانه ای که گلوله حرف آخر را می‌زند قلم فقط می‌تواند به ثبت آن قیام کند و تو اگر می‌خواهی که قیام قامتت را دیگران نظاره کنند خود باید قیام کنی و قلمت را با اسلحه معاوضه. مادر سعید هم که یک تحصیل کرده و روشنفکر است در کنار او در غزه در تبعید به سر می‌برد.

او - مادر - است و فقط می‌تواند رنج و حرمان از دست رفتن بچه‌هایش را بگذرد. دختر او سرزایمان مرده - پسر دیگرش «اسد» در دیربسیان با خانواده قتل عام شده و سعید و خانواده اش در حیفاً در محاصره قرار گرفته‌اند. و فرحان نوه‌ی او کودک شیرخواری بیش نیست. او با احساس مادرانه تمام تلاشش را می‌کند تا فرزندش را نجات دهد اما با کشته شدن سعید و همسرش - مادر - با نجات نوه‌اش قیام خونینی می‌کند.

نمادهای سه نسل فلسطین، درست و بجا - کارپردهای سیاسی اعتقادی خودشان را نمود می‌سازند. نسل قدیم - پدر و مادر - که مبارزه را اگر از آغاز با جدیت و با اسلحه آغاز کرده بودند کار به اشغال سرزمینشان نمی‌کشید. نسل امروز - که محتاط و بورژوایند، و بهترین راه را در کوران مبارزه جاخالی کردن می‌دانند، (لطیفه برای پدر سعید نامه می‌نویسد که او و شوهرش را به هر طریقی که می‌تواند به نزد خود در غزه ببرد) زیرا می‌اندیشد امنیت و آسایش غزه نشینان، تأمین شده است. به خاطر داشته باشیم که حکومت!! عرفات در نواری غزه می‌باشد. اینجا - غزه - سال ۱۹۴۸ و سال ۱۹۹۶ در وضعیت یکسانی نشان داده می‌شود. تبعیدگاه - درسال ۱۹۴۸ برای روشنفکران اهل قلم و درسال ۱۹۹۶ برای روشنفکران خسته از مبارزه مسلحانه؛ و نسل سوم - نسل آینده، نسل فرحان‌ها.

فرحان در کودکی و طفولیت که هنوز قدرت اختیار و انتخاب ندارد مانده در میان دو نسل گریه و ضجه می‌کند. (فرحان‌ها اگر چه در آغوش دشمن هم پرورش یابند باز از اصل خویش نخواهند افتاد) البته او در خانواده‌ای یهودی اما تحت پرورش مادر بزرگ خود است. فرحان و فرحانها هستند که باید انتفاضه را شکل دهند پس بگذار عقده‌ها ایشان را در کودکی باز کنند و ضجه زنند که در نوجوانی و جوانی دیگر وقت گریه نیست و باید سینه‌های ستبرشان را در مقابل صهیونیست‌ها بگیرند و تمام توانشان را در پنجه‌های گره خورده دور سنگی جمع کنند، که آینده‌ی فلسطین را ایشان رقم خواهند زد. ایشان که آیه‌های مبارک قرآن در گوششان خوانده می‌شود و نه سرودهای مثلاً انقلابی‌ابه‌یاد بی‌اوریم صحنه‌ای را که وقتی مادر سعید از غزه به حیفا آمده است، سعید برای او سرودی انقلابی پخش می‌کند. ولی در انتهای فیلم مادر سعید پس از

دمنشانه‌ی صهیونیست‌ها از روی جنازه‌های ریخته شده در خیابان که بیشتر به فیلمهای مستند راز بقای حیوانات شباهت دارد از قدرت خلاقه و زیبایی شناسانه سیف ... داد خبر می‌دهد.

اما شمعون به عنوان یک صهیونیست تمام عیار یک جنایتکار حرفه‌ای است. او مانند تمام جنایتکاران که از یک ضعف ناشی از سرخوردگی به جنایت روی می‌آورند به اینجا رسیده است و طبق قانون کتاب مقدس یهود که - البته شمعون به آن هم ایمان قرص و محکمی ندارد - می‌گوید: بکشید تمام آسمان را، زنان و مردانشان و بچه‌هایشان را، گاو و گوسفندانشان را و ... شمعون و شمعون‌ها حرفه‌ای‌ترین عمل کنندگان به کتاب مقدس! اند.

عقدی سرخوردگی شمعون از زمانی عود می‌کند که به دلیل علاقه او به یک دختر مسلمان و منع شرعی سرانجام گیری این عشق، از سوی خانواده دختر به شدت لت و پار می‌شود و همان زمان توسط سعید که از کودکی باهم بزرگ شده‌اند و همپای بوده‌اند و عاشق طب و دانشگاه آمریکایی! بیروت است مدارا می‌شود. و حالا پس از شش سال از آن روز رودر روی هم قرار گرفته‌اند. شمعون در مدت این شش سال به یک یهودی صهیونیست تمام عیار تبدیل شده که برای رسیدن به هدفش از هیچ چیز فروگذار نیست. و سعید، پس از فارغ التحصیل شدن و کسب درجه‌ی دکترا، یک بورژوازی بی‌درد است که فقط به فکر طبابت و زندگی و زن و بچه‌اش است. و اما پدر سعید که

نزدیک خانواده مسیحی نگه‌داری می‌شود به روز تصاحب می‌کنند. و با تغییر نام او از یک نام عربی به یک نام یهودی - فرحان به موشه - اولین تغییر فرهنگ را نشان می‌دهند. سپس تغییرات و جابجایی وسایل خانه به نشانه تغییر ظاهری فرهنگ زندگی مسلمانی به فرهنگ زندگی ایبی دیگر، جایگزینی نشانه‌های دینی مثل برداشتن قاپ‌آیه‌ای از قرآن و آویزان کردن آویزی چرمی که به ظاهر نشانی از مذهب یهود بر روی آن نقش بسته است - ضعف از چشمهای من بود که نتوانستم درست تشخیص بدهم روی آن چرم چه چیزی نقش بسته بود - و زیباترین جابجایی در خانه‌ی دکتر برداشتن پنکه و گذاشتن مجسمه تاکسی درمی‌شده‌ی یک عقاب بود. جابجایی نمادین نسیم و خشونت و ... اما در دل این شهر به ظاهر آرام در پنجه‌ی خون ریز صهیونیست‌ها و در خانه‌ی سعید، زن و کودکی زندگی می‌کنند که قطعاً آینده فلسطین را آنان رقم خواهند زد.

زن - مادر - به نشانه‌ی حیات فلسطین و کودک - فرحان - به معنی خوشحال و شاد - به نشانه‌ی امید آینده فلسطین، و مادر قبل از آخرین ایثار و از خودگذشتگی‌اش در مبارزه برای بقای وطن، آیه‌ی مبارکه‌ی آیه‌الکرسی، این روشن‌ترین چراغ خود آگاهی انسانی را در گوش فرحان نوزاد چو نان لالی می‌خواند که با حرکت‌های گهواره گونه قطار به زیبایی القا می‌شود. این صحنه و صحنه‌های زیبا و به یادماندنی دیگر از جمله صحنه‌های کشتار فلسطینی‌ها و عبور

برج توهم

■ امید پویا

بازگشت به دنیای ملموس و زیبایی زمان دفاع مقدس، دلنگی های جبهه و بریدن از دنیای زر و زیور و تجملات امروزی، اما حاتمی کیا در یک کلام در رجعت به این دنیا ناموفق است. او نمی تواند حتی حرفهای شیرین رزمندگان، دیدگاه و عقاید و آرمانهای آنها را به تصویر بکشد. اگر چه تمامی فضا سازی فیلم قرار است به گونه ای باشد که از ابتدا مارا وادارد که با یک فیلم غیر متعارف روبرو هستیم، اما آن چیزی که به عنوان بزرگترین عامل عدم ارتباط مخاطب با فیلم مطرح می شود روش و شیوه ای اجرای این مقوله است.

حاتمی کیا از زمانی که سعی کرد ادای روشنفکرها را برآورد. به تدریج از زلال بودن و شفافیت آدمهای آثارش دور شد. یادمان باشد که یکی از مهمترین وجوه بارز روشنفکرها در عرصه هنر توسل بیش از حد جستن آنها به فرم اجرایی است و در راستای همین دلبستگی است که به تدریج در آثار روشنفکران آن چیزی که در رأس قرار می گیرد فرم گرایی است و دلمشغولی به آن. حاتمی کیا از فیلم کرخه تا راین به بعد سعی می کند که قالب اجرایی آثارش را عوض کند. در خاکستر سبز، بوی پیراهن یوسف و در برج مینو این مسیر را طی می کند و در همین مسیر است که دیگر نشانی از آدمهای ساده و صمیمی آثار حاتمی کیا نمی بینیم.

طبیعی است که توسل جستن به رنگ و لعاب ظاهری در اجرا، یک سری نیازهای دیگر را می طلبد، از جمله استفاده از بازیگران مطرح و شناخته شده. حاتمی کیا در جلسه نقد و بررسی فیلم بوی پیراهن یوسف در چهاردهمین جشنواره ای فیلم فجر می گوید که اگر لازم باشد

«موسی» و «مینو» که تازه با یکدیگر ازدواج کرده اند در آستانه ای سفر به ماه عسل اند، زنی به دیدار موسی می آید. او را به گذشته گروه ققنوس می برد. مینو نمی داند که راز گروه ققنوس چیست و دچار نگرانی و دلهره است. گردن بند مروارید او روز سفر پاره می شود، ماشین خراب می شود و همه چیز ناشی از این است که اتفاقی در شرف وقوع است. بعد از تعمیر ماشین، موسی خسته است و می خوابد، مینو رانندگی می کند، از روی کنجکاو ای نامه ای را که زن به موسی داده است می خواند ماشین در بیابانی پر از مشعل درجاده خرم آباد توقف می کند. موسی و مینو پس از درگیری لفظی سرانجام به توافق می رسند که به جنوب بروند. جایی که راز گروه ققنوس در آن نهفته است. به جزیره مینو می روند. موسی می خوابد و از این جا به بعد وارد دنیای گذشته ای موسی و منصور (برادر مینو) می شویم. دکل چگونه شکل می گیرد و تا لحظه شهادت منصور بازسازی می شود در تعریف این خاطرات مینو از بالای دکل سقوط می کند و زخمی می شود چهار روز بیهوش است. وقتی به هوش می آید متوجه می شود شوهرش موسی نیست، از بیمارستان می گریزد و دوباره به محل دکل می رسد. همان زنی را که در ابتدای فیلم جلوی آپارتمان موسی دیده بودیم - حالا با چند بچه ای قدو نیم قد و در لباس بومی منطقه در خانه ای می بینیم که دکل در حیاط آن خانه استوار است. مینو به بالای دکل می رود، موسی در خلوت خود است و زن روستایی برای آنها غذا می آورد.

همه چیز از یک توهم آغاز می شود و قرار است حاتمی کیا بازگو کننده ای یک رجعت باشد،

کشیدن ضامن چمدان بمب در قطار حامل تیروها و مهمات صهیونیست ها که به قصد تل اوپو برای کشتن و آواره کردن مسلمانان آنجا حمل می شود. آیه ای مبارکه ای آیه الکرسی را می خواند.

سیف... داد بانگامی سیاسی که نشأت گرفته از دیدگاه اعتقادی اوست کل جریان فلسطین را زیر ذره بین می گذارد و شکل گیری این غده های چرکین را فاش می کند. به دیالوگهای کوتاه و گویای شخصیتها در جای جای فیلم دقت کنیم.

- کمیسر به سعید: یهودی ها و مسلمانها سال هاست که مثل سگ و گربه به جان هم افتاده اند و بدبختی شان مال انگلیسیهاست. یهودی ها و مسلمانها نمی توانند یکجا زندگی کنن، یعنی فلسطین یا مال توره یا مال شمعون و درد این است که این کمیسر، عرب است، عرب مسلمان و نه حتی مسیحی، امامزور و ریزه خوار انگلیسی ها. همانها که قانون بالفور را ساختند.

- مادر سعید به سعید: فکرمی کنی دولتهای عرب حاضرند به خاطر ما خودشان را به خطر بیاندازند. و دولتهای عرب همه مسلمانند و نه مسیحی، و در اسلام است که اگر فریاد مسلمانی را بشنوی که یاری می خواهد و به یاری اش نیروی مسلمان نیستی.

- پدر سعید به مادر سعید: خوشحالم که سعید داره می فهمه فلسطین از دردی بزرگتر از کزاز و حصبه رنج می بره. ولی سعید این را دیر فهمیده بود.

و... وجه زیبا و به حق سیف... داد حضور مسیحیان را در این فیلم به تصویر کشیده است. از همسایه ای مسیحی و معتقد و انسان دوست سعید که بعد از کشته شدن سعید و لطیفه از فرحان نگه داری و مراقبت می کنند تا حضور کشیش مسیحی در صف اول تظاهرات فلسطینی ها با شعار - فلسطین عربی است.

پس عربها و به تعبیری مسلمانها و مسیحی ها باهم هیچ مشکل همزیستی ندارند. اما یهودیان باهر دوی آنها و اولی تر با مسلمانها خصومت و کینه ای دیرینه و ریشه ای دارند. کینه ای که از اعتقاداتشان برمی خیزد.

سیف... داد از تمام امکاناتی که در اختیارش بوده و نیز دانش و آگاهی اش از ابزار و باحضور تصویرگری توانا و قدر مثل علیرضا زرین دست و قطعاً با یاری و همدلی تمامی عوامل تولید فیلم، توانسته لحظه های درخشان و زیبایی را به تصویر بکشد.

فیلم «بازمانده» در تاریخ سینمای ایران جایگاه ویژه ای خواهد داشت. سیف... داد در این فیلم به دور از هر گونه شعار پردازی، قصه ای مظلومیت به صلیب کشیده شده ای فلسطین را به غایت دراماتیزه به تصویر کشیده است.

درکمال خضوع به سیف... داد و تمام همکارانش خسته نباشید می گویم. ■

